

# بررسی حرص در داستان‌هایی از مثنوی با تکیه بر آیات و روایات اسلامی

فرهاد سلیمانی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی کرمان  
soleimanif1358@yahoo.com

## چکیده

مسائل اخلاقی، از جمله مسائل اساسی زندگی فردی و اجتماعی هر ملت می‌باشد و در دین اسلام، بعد از یکتاپرستی هیچ موضوعی مانند اخلاق مورد اهتمام واقع نگردیده است. به همین علت، مسائل اخلاقی در شعر و ادب فارسی، به ویژه نزد مولوی که تربیت یافته مکتب اسلام است، انعکاس فراوان دارد. تأثیر منفی و مخرب و احیاناً مثبت صفت ذاتی حرص در زندگی انسان، غیر قابل انکار است؛ به همین سبب در قرآن کریم و مثنوی از جایگاه گسترده‌ای برخوردار است. در مقاله پیش رو، تلاش بر آن است تا به بررسی سه داستان مشهور مثنوی (خر برفت، مفلسی در زندان، و خورندگان بچه پیل) بپردازد که در لا به لای آنها به مسئله حرص و طمع اشاره شده و مولانا با تأثیرپذیری از آیات و روایات اسلامی به تفهیم عواقب خطرناک حرص و آز و اثرات آن پرداخته است. با بررسی این داستان‌ها، به این نتیجه رسیده شد که مولانا به پیروی از قرآن کریم، معتقد است که چیرگی حرص و طمع بر انسان، باعث می‌شود که وی از دیدن حقایق بی‌بهره باشد و خداوند و بر دلش مَهر و بر دیده‌اش پرده قرار دهد و نیز حرص، مانع استجاب دعا می‌شود و میان خداوند و بنده، حجاب ایجاد می‌کند.

واژگان کلیدی: اخلاق، حرص، قرآن کریم، مثنوی، مولوی.

## ۱. مقدمه

### ۱-۱ بیان مسأله

بی‌شک اخلاق یکی از اساسی‌ترین مباحث در زندگی فردی و اجتماعی هر ملت می‌باشد. در ادیان مختلف، به ویژه در اسلام بعد از یکتاپرستی هیچ موضوعی چون اخلاق مورد اهتمام و تأکید واقع نگردیده است. به همین علت، مسائل اخلاقی در شعر و ادب فارسی انعکاس فراوان دارد. مولوی نیز به طرز گسترده‌ای به آن پرداخته و زوایای ارزشمند آن را متأثر از قرآن کریم و اندیشه قوی خود تبیین نمود. حرص یکی از صفات ذاتی و اخلاقی بشر است که تأثیر منفی و مخرب و احیاناً مثبت آن در زندگی انسان غیر قابل انکار است، به همین سبب در قرآن کریم و مثنوی از جایگاه گسترده‌ای برخوردار است.

اخلاق در همه مکاتب و هر عصر و زمانی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ به همین دلیل این بحث یکی از مهمترین مباحث قرآنی است و از طرف دیگر، مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد و در قرآن کریم، احادیث و سیره معصومین (ع) به آن سفارش زیادی شده است. شاعران و نویسندگان ادب فارسی در کنار این آثار و آموزه‌های ارزشمند و با تأثیرپذیری از آنها، به بیان مسائل اخلاقی و تربیتی پرداخته‌اند. مولوی یکی از شاعران بلندپایه ادبیات فارسی است که با الهام از آموزه‌های دینی، اخلاقی و انسان‌ساز مکتب اسلام، اندیشه‌ها و مسائل اخلاقی را در قالب اشعاری زیبا تحلیل و تفسیر کرده است. از زیبایی‌های شعر مولوی، وجود نمونه‌های برجسته و دلنشین اشعار عرفانی همراه با آموزه‌های اخلاقی است.

حرص و طمع یکی از صفات رذیله اخلاقی و یکی از شاخصه‌های حب دنیا محسوب می‌شود. در طول تاریخ، همواره حرص و افزون‌طلبی، سرچشمه انواع جنایات، جنگ‌ها و خونریزی‌ها، قتل و غارت‌ها، و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی بوده است. نقطه مقابل آن، قناعت است که سبب آرامش، عدالت و صلح و صفاست.

بر این اساس، نگارنده در مقاله پیش رو، بر آن شد تا با مراجعه به مثنوی معنوی و انتخاب سه داستان از آن با عنوان های «خر برفت»، «مفلسی در زندان» و «خورندگان بچه پیل»، حرص و طمع را در این داستان‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و مفاهیم مطرح شده در شعر مولانا در این باره را با اشاره به تأثیرپذیری وی از قرآن کریم در این زمینه، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

#### ۱-۲: سؤالات تحقیق:

نگارنده در مقاله پیش رو، بر آن است تا با استخراج آیات و ابیات مرتبط با حرص در قرآن و مثنوی معنوی و تطبیق آنها به پرسش‌های ذیل پاسخ گوید:

۱- مقصود از حرص از منظر قرآن چیست و آیا در سه داستان مذکور از مثنوی، مولانا به آیات قرآن نیز نظر داشته است یا خیر؟

۳- اثرات و عواقب حرص در قرآن کریم و سه داستان مذکور از مثنوی چیست؟

#### ۱-۳: اصطلاحات تحقیق

##### ۱-۳-۱: اخلاق:

واژه اخلاق، جمع خُلُق و خُلُق به معنای سرشت، خوی، طبیعت، عادت و امثال آن است که به معنای صورت درونی و ناپیدای آدمی به کار می‌رود که با بصیرت درک می‌شود و در مقابل خُلُق یعنی صورت ظاهری انسان، قرار دارد. (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۴: ۱۹۴) بسیاری از فلاسفه و حکمای اسلامی، اخلاق را با توجه به معنای لغوی آن تعریف کرده‌اند. گاه منظور از اخلاق در اصطلاح اندیشمندان هرگونه صفت نفسانی است که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود. شایع‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می‌شوند افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل و تروی از آدمی صادر شود». (مسکویه، بی تا: ۵۱) اخلاق هر گاه به صورت جمع به کار برود، به معنای جمیع یا مجموعه‌ای از خصلت‌ها و ویژگی‌های نفسانی یک فرد (یا گروه یا جامعه یا دین) است که منشأ و مصدر نوع خاصی از سلوک و زندگی می‌باشد؛ اما اگر به صورت مفرد به کار رود به معنای خصلت یا صفت نفسانی است که منشأ و مصدر نوع خاصی از عمل و رفتار است. به عبارت دیگر، انجام فعل خاصی را تسهیل می‌کند. صفاتی همچون: شجاعت، سخاوت، و یا بُزِ دلی و بخل گاهی به گونه‌ای در انسان راسخ و پایدار می‌گردد که انسان بدون تأمل و فکر، افعال مربوط به آنها را انجام می‌دهد و به اصطلاح، این صفات در وی به صورت «ملکه» در آمده است و گاه این گونه نیست که در این صورت آن صفت را «حال» می‌نامند. (معلمی، ۱۳۸۴: ۱۳) خواجه نصیرالدین طوسی، علم اخلاق را علم چگونگی اکتساب اخلاق نیکو می‌داند که بر اساس آن، افعال و احوال شخص نیکو می‌شود. (طوسی، بی تا: ۱۴) آیت‌الله مطهری، نیز آن را علم چگونگی زیستن خوانده است. (مطهری، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۹۰)

##### ۱-۳-۲: حرص:

حرص در لغت عبارت است از «علاقه شدید قلبی» (قرشی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۱۹) و «زیاده‌روی در آزمندی و میل و اراده» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۲۷) و واژه‌های معادل آن طمع و آز هستند.

و در اصطلاح علم اخلاق حرص چنین توصیف شده است: «حالت و صفتی نفسانی است که انسان را به جمع‌آوری آنچه نیاز ندارد، بر می‌انگیزد، بدون آنکه به حدّ و مقدار معینی اکتفا کند، چون حریص هرگز به حدّی که در آنجا توقف کند، منتهی می‌شود.» (مجتبوی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۳۷)

شایان ذکر است که نگارندگان در این مقاله از قرآن کریم ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای بهره برده‌اند.

#### ۱-۴: پیشینه‌ی تحقیق:

در خصوص مقایسه قرآن و مثنوی و تأثیر قرآن بر مولوی، آثار ارزشمندی به چاپ رسیده است. مانند: «نمادهای قرآن در مثنوی»، «قرآن در مثنوی»، «نقش قرآن در جهان‌بینی عرفانی و تأثیر آن در مثنوی». «شیوه‌های استفاده‌ی مولوی از آیات قرآن با تأکید به دفتر چهارم مثنوی»، «تجلی قرآن در مثنوی معنوی»، «مقایسه‌ی مثنوی طاق‌دیس با

مثنوی معنوی با تأکید بر تأثیرپذیری از قرآن مجید، «سیمای قرآن در مثنوی»، کتاب ارزشمند «قرآن و مثنوی» اثر خرمشاهی، و کتاب «تأثیر قرآن بر محتوا و ساختار مثنوی معنوی» اثر سید اسحاق شجاعی. همچنین در رابطه با حرص در مثنوی و قرآن کریم تاکنون پژوهش‌های چندی به صورت جداگانه انجام گرفته است. به عنوان نمونه:

۱- مقاله‌ای تحت عنوان «حرص و طمع در مثنوی مولوی و مقایسه‌ی آن با چهار اثر در حوزه ادبیات تعلیمی» که در سال ۱۳۹۲ توسط لیلا نوروزپور در نشریه تخصصی بهار ادب، منتشر شده است. نویسنده در این مقاله به این نتیجه رسیده است که مولوی، طمع را مانعی در امر شناخت می‌داند و البته مبنای فکری او در این موارد، آموزه‌های قرآنی است.

۲- پایان‌نامه‌ای با عنوان «حرص و طمع در مثنوی معنوی» نوشته مهدی صفری، به راهنمایی استاد جلیل تجلیل در دانشگاه تهران به رشته تحریر در آمده است. در این رساله بیان شده است که از دیدگاه مولوی حرص و طمع در دو جنبه مثبت و منفی وجود دارد که تحصیل علم و عبادت خدا و عشق الهی و آزمندی در فراهم آوردن امکانات آسایش دیگران امری مطلوب است.

این موضوع در قرآن کریم نیز به صورت پژوهش‌های متعددی مورد توجه قرار گرفته است. به طور مثال:

۳- کتاب «اخلاق در اسلام» نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی که در جلد ۲ کتاب خود فصل سوم و چهارم را به بررسی حرص و طمع در قرآن کریم، اختصاص داده است.

۴- کتاب «عرفان اسلامی» نوشته استاد حسین انصاریان که در جلد دهم، باب پنجاه و دوم را به طمع و نکوهش آن در قرآن کریم و روایات اختصاص داده و داستان‌های عبرت‌آموزی را در این زمینه مطرح کرده است. بنابراین با بررسی‌های صورت گرفته به این نتیجه رسیده شد که موضوع مدنظر نگارندگان این تحقیق، تاکنون انجام نگرفته و پژوهش حاضر، کاری تازه و جدید است.

#### ۱-۵: نگاهی به حرص و طمع در مثنوی معنوی و قرآن کریم

از دیدگاه فرهنگ قرآنی، هر نعمتی از جانب خداست «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...» (نحل/۵۳) و خداوند، جهان را مسخر انسان ساخته است: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» (جاثیه/۱۳)؛ از این رو، انسان موظف است با پایبندی بر آموزه‌های ارشمندی نظیر قناعت و ساده‌زیستی، ضمن محفوظ داشتن ارزش‌های اخلاقی، از نعمت‌های هستی در مسیر نیل به کمال بهره‌گیرد. مولانا نیز در ابیات زیبایی که در این باره مطرح کرده همواره خواهان برقراری این موضوع بوده و انسان‌ها را از صفت رذیله حرص و طمع برحذر داشته است.

مولانا در بیت  
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنج‌د؟ قسمت یک روزه‌ای

برای بیان ارزش قناعت و نکوهش حرص و طمع، تمثیلی را آورده است. در این ابیات بیان کرده که دریا در یک کوزه کوچک جای نمی‌گیرد و کسی که بخواهد دریا را در یک کوزه بریزد، طبعاً کار بیهوده‌ای را انجام داده است. اگر همه آب دریا را نیز در کوزه‌ای سرازیر کنی تنها به اندازه نصیب و بهره یک روز در آن کوزه آب خواهد ماند و مابقی از آن بیرون خواهد ریخت و سرریز خواهد شد. پس نباید گرفتار حرص و آز شد، زیرا آزمندی انسان را به پریشانی و اضطراب می‌کشاند. واقعاً درک این بیت مولانا و عملی کردن آن در زندگی، داروی بسیاری از دردهای بی‌درمان بشریت است.

اگر ما بر این عقیده باور داشته باشیم که برای هر روز قسمت و نصیبی ثابت، معین گردیده که با اراده و حرکت ما به ما خواهد رسید، دیگر از حد خود پا را فراتر ننهاد و کوشش بیش از حد و بیهوده نخواهیم نمود. بلکه اندازه و تعادل را رعایت خواهیم کرد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٌ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَتْ خِطَاءً كَبِيرًا؛ و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید. ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم. آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است.» (اسراء/۳۱)

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست، و [او] قرارگاه و محلّ مُردنش را می‌داند. همه [اینها] در کتابی روشن [ثبت] است. (هود/۶)

عظمت قناعت در حدی است که حضرت علی(ع) می‌فرماید: «هیچ گنجی بی نیاز کننده‌تر از قناعت و هیچ مالی در فقرزدایی، از بین برنده‌تر از رضایت دادن به روزی نیست و کسی که به اندازه کفایت زندگی از دنیا بردارد، به آسایش دست یابد و آسوده خاطر گردد.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۷۱)

مولانا نیز، به پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، قناعت را برترین نعمت و توانگری حاصل از آن را بزرگ‌ترین دستاورد قناعت بر می‌شمارد و غنا را در قناعت می‌بیند:

از قناعت کی تو جان افروختی	از قناعت‌ها تو نام آموختی
گفت پیغمبر قناعت چیست گنج	گنج را تو و نامی دانی ز رنج
این قناعت نیست جز گنج روان	تو مزن لاف ای غم و رنج روان

(ص ۱۳۵)

در بیت زیر، باز هم به حدیث امام علی(ع) که در بالا ذکر شد، اشاره کرده و قناعت، را به مثابه گنجی باارزش معرفی کرده و به مخاطب خود توصیه کرده که جایگاه خود را بشناسد و در زمینه مال دنیا، پا را از گلیم خود دراز نکند:

چون قناعت را پیمبر گنج گفت	هر کسی را کی رسد گنج نهفت
حد خود بشناس و بر بالا مپیر	تا نیفتی در نشیب شور و شر

(ص ۹۳۷)

وی به مخاطب خود توصیه می‌کند که گنج قناعت را به کنج دنیا مبدل نسازد و این جوهر نفیس را به آن بهای اندک نفروشد:

هر آنکه گنج قناعت به کنج دنیا داد	فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
-----------------------------------	--------------------------------

(ص ۱۴)

مولانا خود از آن دسته انسان هایی است که توانسته صفت زشت حرص و طمع را در خود مهار کند و تنگدستی اختیاری و قناعت همان گنج رسول الله را برای خود برگزیند. او معتقد است از مهمترین رذایل اخلاقی که مانع از بریدن تعلقات و رسیدن به عالم فنای بقا می‌گردد زیاده خواهی است:

از طمع هرگز نخواهم من فسون	این طمع را کرده‌ام من سرنگون
حاش الله طمع من از خلق نیست	از قناعت در دل من عالمی است
از سر امرود بن بینی چنان	ز آن فرود آ تا نماند این گمان
چون که برگردی و سرگشته شوی	خانه را گردنیده بینی آن تویی

(ص ۱۳۷)

بنابراین مولانا با داشتن این صفت ارزنده اخلاقی که بی‌شک آن را از مکتب اسلام آموخته، همت والای خود را به خواننده آثارش به نمایش می‌گذارد. چنانکه به فرموده حضرت علی(ع): «زندگی با قناعت نشانه همت بلند است.» (محمّدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۲۶)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرموده است: «ای فرزند آدم، اگر از دنیا آن قدر می‌خواهی که کفایت ترا کند، اندک چیزی از آن ترا سیر می‌کند و اگر زیادت از کفایت می‌طلبی، تمام آنچه در دنیا هست، تو را سیر نخواهد کرد و کفایت تو را نخواهد نمود» (نراقی، ۱۳۷۷: ۳۶۵) به فرموده امام جعفر صادق(ع): «خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم، شکم تو دریایی از دریاها و یکی از وادی‌های بزرگ است که جز خاک، آن را پر نمی‌کند.» (محدثی، ۱۳۹۰: ۴۷)

بنابراین معنای قناعت و کفایت کردن به دنیا، کاملاً با فقر و تنگدستی متفاوت است و این به مثابه نعمتی بزرگ است که از جانب خداوند نصیب بندگان می‌شود و برگرفته از تقوای درونی است:

گفت صالح را گدا گفتن خطاست      که او غنی القلب از داد خداست  
در قناعت می‌گریزد از تقوی      نز لئیمی و کسل همچون گدا  
قلتی کان از قناعت یا تقاست      آن ز فقر و قلت دونان جداست  
(ص ۷۸۴)

قرآن کریم با طرح آموزه‌ها و رهنمودهای دینی، مسلمانان را به چنگ زدن به قناعت و ره‌آوردهای آن از جمله عزت و مناعت طبع، فرا خوانده است.

مولانا نیز قناعت را به عنوان یک فضیلت بزرگ اخلاقی، چنین توصیه می‌کند:

نصیحتی کنمت بشنو و فراغت کن      چو فقر روی کند روی قناعت کن

قرآن کریم، در توجیه برخورداری برخی انسان‌ها از نعمت‌های مادی می‌فرماید:

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ؛ به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.» (طه/۱۳۱)

## ۲- بررسی سه داستان از مثنوی درباره حرص و طمع

چنانکه اشاره کردیم، سه داستانی که در این مقاله انتخاب شد و به بررسی مضمون حرص و طمع در آنها پرداخته شده، داستان‌های «خر برفت»، «مفلسی در زندان» و «خورندگان بچه پیل» هستند که در این قسمت به طور تک‌تک، مورد بررسی و شرح قرار می‌گیرد.

### ۱-۲: بررسی داستان «خر برفت»

داستان خر برفت و خر برفت از این قرار است که:

«یک صوفی مسافر، در راه به خانقاهی رسید و شب آنجا ماند. خرش را آب و علف داد و در طویله بست. و به جمع صوفیان رفت. صوفیان، فقیر، گرسنه و حریص بودند. آنها، پنهانی خر مسافر را فروختند و غذا و خوردنی خریدند و آن شب جشن مفصلی بر پا کردند. مسافر خسته را احترام بسیار کردند و از آن خوردنی‌ها خوردند. و صاحب خر را گرامی داشتند. او نیز بسیار لذت می‌برد. پس از غذا، رقص و سماع آغاز کردند. صوفیان همه اهل حقیقت نیستند.»

دیگر یابد صوفی از روزگار      زان سبب صوفی بود بسیار خوار  
جز مگر آن صوفی کز نور حق      سیر خورد او فارغ است از ننگ دق  
از هزاران تن، یکی تن صوفی‌اند      باقیان در دولت او می‌زیند

رقص آغاز شد. مُطرب آهنگ سنگینی آغاز کرد. و می‌خواند: «خر برفت و خر برفت و خر برفت».

صوفیان با این ترانه گرم شدند و تا صبح رقص و شادی کردند. دست افشانند و پای کوبیدند. مسافر نیز به تقلید از آنها ترانه خر برفت را با شور می‌خواند. هنگام صبح همه خداحافظی کردند و رفتند. صوفی بارش را برداشت و به طویله رفت تا بار بر پشت خر بگذارد و به راه ادامه دهد. اما خر در طویله نبود با خود گفت: حتماً خادم خانقاه خر را برده تا آب بدهد. خادم آمد ولی خر نبود، صوفی پرسید: خر من کجاست. من خرم را به تو سپردم، و از تو می‌خواهم.

خادم گفت: صوفیان گرسنه حمله کردند، من از ترس جان تسلیم شدم، آنها خر را بردند و فروختند تو گوشت لذیذ را میان گربه‌ها رها کردی. صوفی گفت: چرا به من خبر ندادی، حالا آنها همه رفته اند من از چه کسی شکایت کنم؟ خرم را خورده‌اند و رفته‌اند!

خادم گفت: به خدا قسم، چند بار آمدم تو را خبر کنم. دیدم تو از همه شادتر هستی و بلندتر از همه می‌خواندی خر برفت و خر برفت، خودت خبر داشتی و می‌دانستی، من چه بگویم؟ صوفی گفت: آن غذا لذیذ بود و آن ترانه خوش و زیبا، مرا هم خوش می‌آمد.

مَر مَرَا تَقْلِيدِشَان بَر بَاد داد ای دو صد لعنت بَر آن تَقْلِيد بَاد

در واقع آن صوفی از طمع و حرص به تقلید گرفتار شد و حرص، عقل او را کور کرد.

نکته مهمی که مولانا در این داستان در ارتباط با موضوع حرص و طمع مطرح می‌کند، تغییر نگرش و ناپینایی از دیدن حقایق به واسطه حرص و طمع است و این یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی است که در قرآن کریم به آن پرداخته شده و مؤکداً به این خطر حرص و طمع، اشاره شده است.

خداوند متعال در سوره مبارکه اعراف، به انسان‌هایی اشاره کرده که آفریده شده برای دوزخ هستند. این افراد از نظر قرآن، در دلشان حقیقت و در چشمانشان بینایی یافت نمی‌شود و گوش‌های آنها نیز شنوایی ندارند و دچار ناپینایی معنوی هستند. این افراد از نظر قرآن، همانند چهارپایان، غافل و گمراه هستند:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/۱۷۹) و محققاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم، چه آن‌که آن‌ها را دل‌هایی است بی‌ادراک و معرفت، و دیده‌هایی بی‌نور و بصیرت، و گوش‌هایی ناشنوی حقیقت، آن‌ها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه‌ترند، آن‌ها همان مردمی هستند که غافل‌اند.»

داستان آدم و همسرش حوا و مبارزه با شیطان نیز، در قرآن کریم قابل تأمل است.

مطابق آیات قرآن، خداوند آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک شدن به شجره‌ی ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های شیطان برحذر داشت، ولی سرانجام وسوسه‌های حرص آلود شیطان کار خود را کرد و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد.

چه انگیزه‌ای سبب شد که آدم (ع) به وسوسه‌های شیطان تن در دهد و به وعده‌های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را درباره شجره ممنوعه به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون‌طلبی، حجابی در برابر چشمان آنها شد؟:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» (اعراف/۲۰)؛ آن‌گاه شیطان، آدم و حوا هر دو را به وسوسه فریب داد تا زشتیهایشان را که از آنان پوشیده بود بر ایشان پدیدار کند و گفت: خدایتان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای اینکه مبادا (در بهشت) دو فرشته شوید یا عمر جاودان یابید.»

در نگاه مولانا نیز، مهمترین اثر حرص در آدمی، تغییر نگرش است. وی با تبعیت از کلام وحی، بیان می‌دارد که طمع همچون حجابی مقابل چشمان انسان قرار می‌گیرد و در واقع، چشم حقیقت‌بین او را کور می‌کند. پس طمع به منزله حجابی است میان باطل و حق و بالاخره این حجاب انسان را به خواری و ذلت می‌کشاند. وی این موضوع مهم را در پایان حکایت «خر برفت» چنین مطرح می‌کند:

صاف خواهی چشم و عقل و سماع	بَر دران تو پورده های طمع را
زانک آن تقلید صوفی از طمع	عقل او بَر بست از نور و لمع
طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع	مناصع آمد عقل او را ز اطلاع

در نفاق آن آینه‌چون ماسستی  
راست کی گفستی ترازو وصف حال  
من نخواهم مزد پیغام از شما  
داد حق دلالمیم هر دو سوری  
گرچه خود بوبکر بخشد چل هزار  
کی بود شبهه شبیه دُرّ عدن  
تا بدانی که طمع شد بند گوش  
با طمع کی چشم و دل روشن شود  
همچنان باشد که موی اندر بصر

گر طمع در آینه برخاستی  
گر ترازو را طمع بودی به مال  
هر نبیی گفت با قوم از صفا  
من دلیم حق شما را مشتری  
چيست مزد کار من دیدار یار  
چل هزار او نباشد مزد من  
یک حکایت گویمت بشنو بهوش  
هر که را باشد طمع الکن شود  
پیش چشم او خیال جاه و زر

بنابراین از نظر مولانا نیز، انسانی که گرفتار طمع باشد، دلش روشن نیست و به دیدار و لقای پروردگار نایل نمی‌شود.

در ادامه مولانا بیان می‌کند که برای رهایی از این، باید حرص و طمع را که به منزله حجابی است بین حق و باطل، در وجود خود از بین برد و راه حل آن، مستی و محو شدن در وجود مطلق الهی است. هنگامی که به فنای ذات برسی و به وصال الهی برسی، آن زمان است که دنیا را به شکل مُرداری بی ارزش می‌بینی و از همه چیز به جز حق، دل بر می‌داری:

گر چه بدهی گنج‌ها او خُبر بود  
این جهان در چشم او مردار شد  
لاجرم در حرص او شبکور بود  
در نیاید نکته‌ای در گوش حرص

جز مگر مستی که از حق پر بود  
هر که از دیدار برخوردار شد  
لیک آن صوفی ز مستی دور بود  
صد حکایت بشنود مدهوش حرص

## ۲-۲: داستان مفلسی در زندان

داستان دیگری که در مثنوی مورد بررسی قرار دادیم، داستان «مفلسی در زندان» است. خلاصه این داستان به شرح زیر است:

«مفلسی بی‌خان و مان بود که زندگی خود را در زندان سپری می‌کرد و در بند بود. او هر روز هر چه غذا برای سایر زندانیان می‌آوردند همه را می‌خورد و آنها گرسنه می‌ماندند و جرأت گلایه نیز نداشتند...

تا که روزی همه زندانیان جمع شدند و به فرستاده قاضی شهر که برای سرکشی به زندان رفته بود، شکایت کردند و ماجرای آن مُفت خوار را گفتند. آنان گفتند: «سلام ما را به قاضی برسان و بگو این مردک در هر طعام و غذا و خوراک خود را شریک می‌کند و بی‌اینکه رعایت حالی کسی را بکند، طعام همه را می‌خورد و چیزی برای کسی نمی‌گذارد. انگار سه سال است در زندان قحطی آمده و غذایی برای کسی یافت نمی‌شود. زیرا او به چیزی رحم نمی‌کند. اکنون ما در خواستی داریم. یا این گاو میش از این زندان برود، یا این که خود قاضی هر روز غذای او را به مقدار لازم برای او بفرستد و ما را از شر او خلاص کند. وکیل به نزد قاضی رفت و شکایت زندانیان را برایش بازگو کرد.

قاضی که اوضاع را چنین دید، آن زندانی را به نزد خود خواند و علت را جویا شد. بعد از مدتی پرس و جو متوجه شد که حرف زندانیان راست بوده. رو به آن زندانی پر خور کرد و گفت: برخیز و از این زندان برو و ساکن خانه خود باش. مرد با وقاحت تمام به قاضی گفت: خان و مان و زندگی من تو هستی. این زندان برای من چون بهشت است. پس مرا از آن بیرون نکن و بگذار همین‌جا زندگی کنم.

قاضی پس از شنیدن سخنان او، رو به وی کرد و گفت: این حرف‌ها را تمام کن. شاهد تمام کارها و آزارهایت زندانیان بوده‌اند که تعداد آنها کم هم نیست. مرد جواب داد: آنها دروغ می‌گویند. زیرا غرض ورزند و از این رو به غلط گواهی و شهادت داده‌اند.

قاضی رو به وکیل خود کرد و گفت: این مرد را دور تا دور شهر بچرخانید و در همه جا جار بزنید که او دروغگو و مفلس و قلاش است و بگویید که هیچ کس نسبیۀ ای به او ندهد.

کوبه کو او را منادها زیند      طبل افلاسهش عیان هر چا زیند  
هیچ کس نسبیۀ بنفروشد بدو      قرض ندهد هیچ کس او را تسو

زیرا هر کس چنین کاری کند و این مرد قرض او را پس ندهد و شکایت به پیش من بیاورند، من این مرد را به زندان نخواهم افکند.

سربازان حکومتی او را بر شتری نشانند و دور تا دور شهر گردانند و بر سر هر گذر و کوی و برزن فریاد زدند که این مرد، مفلس است و هیچ چیز ندارد. هیچ قرض و وامی به او ندهید در صورت چنین عملی، عقوبت آن با خودتان خواهد بود. وی را به همه جا بردند و مردم جمع شده و بر چهره او به درستی خیره می‌شدند تا چهره اش در یاد آنها بماند.

شب شد و مرد را از شتر پیاده کردند. صاحب شتر آمد و گفت: منزلم اکنون دور است و دیر هم شده. می‌شود به این حیوان زبان بسته کاهی بدهی تا بخورد؟ زیرا از صبح شترم را سوار شده بودی. اکنون هزینه ای بده. مرد مفلس جواب داد: تا کنون داشتیم چه می‌کردیم؟ این همه دور تا دور شهر جار زدند که من مفلسم و هیچ چیز ندارم، اینک تو طلب گاه و هزینه از من می‌کنی؟ تو از طمع پر بودی برای همین گوش‌هایت کر شده بود و هیچ چیز نمی‌شنیدی.

مولانا در این داستان قصد بیان این نکته را دارد که گاه چنان طمع و حرص، چشم و گوش دل را کر می‌کند، که صدای حقیقت را نمی‌شنویم و این همان نکته‌ی مهمی است که در داستان «خر برفت» نیز مطرح کرده و کاملاً برگرفته از آیات مبارکه قرآنی است.

چنانکه گفتیم، در آیات بی شماری از قرآن کریم بیان شده که چیرگی هوس‌ها بر انسان، باعث می‌شود که وی از دیدن حقایق بی بهره باشد و خداوند بر دلش مهر و بر دیده‌اش پرده قرار دهد. از جمله در سوره مبارکه جاثیه چنین آمده است:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ (جاثیه/۲۳) ای رسول ما آیا می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (و پس از اتمام حجت) گمراه ساخته و مهر (قهر) بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده؟ پس او را بعد از خدا دیگر که هدایت خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنی نمی‌شوید؟»

و همین نکته را دقیقاً مولانا در این داستان و در ابیات زیر اینگونه بیان کرده است:

گفت تا اکنون چه می‌کردیم پس      هوش تو کو نیست اندر خانه کس  
طبل افلاسم به چرخ سابعه      رفت و تو نشنیده ای بد واقعه  
گوش تو پر بوده است از طمع خام      پس طمع کر می‌کند کور ای غلام  
تا کلوخ و سنگ بشنید این بیان      مفلسست و مفلسست این قلتبان  
تا به شب گفتند و در صاحب شتر      بر نزد کو از طمع پر بود پر  
هست بر سمع و بصر مهر خدا      در حجب بس صورتست و بس صدا  
آنچ او خواهد رساند آن به چشم      از جمال و از کمال و از کرشم



و آنچه او خواهد رساند آن به گوش  
از سماع و از بشارت وز خسروش  
کون پر چاره‌ست هیچت چاره نی  
تا که نگشاید خدایت روزنی  
گرچه تو هستی کنون غافل از آن  
وقت حاجت حق کند آن را عیان

## ۲-۳: داستان خورندگان بچه پیل

دیگر داستانی که مرتبط با موضوع حرص و طمع است و ما در این بخش به آن اشاره می‌کنیم، داستان «خورندگان بچه پیل» است. داستان بدین‌قرار است که:

«کاروان کوچکی پس از طی مسافت درازی به هندوستان رسید. آنها که گرسنه و تشنه به مسیر خویش ادامه می‌دادند در هر جایی به دنبال غذایی برای خوردن می‌گشتند. ولی چیزی گیرشان نمی‌آمد و جستجو کنان به راه خویش ادامه می‌دادند.

مرد حکیمی در راه خویش آنها را دید و از وضع آنها آگاه شد و حال آنها را به فراست دریافت. مرد حکیم هنگامی که به آنها رسید با روی خوش با آنها احوال‌پرسی کرد و آنها در جواب از حال خویش گفتند و از او خواستند که به آنها بگوید که کجا می‌توان غذا یافت تا آنها از این فلاکت نجات پیدا کنند.

مرد حکیم با دیدن ضعف آنها، مهر و محبت خردمندانه‌اش به جوش آمد و با خوشرویی به آنها گفت: می‌دانم که از گرسنگی و تهی شدن شکم، سخت رنجیده و ناراحت هستید، ولی ای جمع محترم، شما را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا در این جنگلی که می‌روید، بچه فیل بخورید. ای دوستان در راهی که اینک می‌روید با فیل رو به رو می‌شوید. مبادا بچه فیل‌ها را شکار کنید. این نصیحت را گوش کنید.

بعد برای اینکه نصیحتش را کامل کند ادامه داد: در مسیری که می‌روید با بچه فیل‌هایی برخورد می‌کنید که دلتان می‌خواهد آنها را شکار کنید. این بچه فیل‌ها ناتوان و لطیف و بسیار فربه‌اند، ولی بدانید که مادر آنها در کمین است. مادر بچه فیل‌ها، صد فرسخ را ناله کنان و آه زنان به دنبال آنها می‌پیماید. فیل‌های بزرگی که از شدت هیجان و غضب از خرطوم آنها به نظر می‌رسد آتش و دود بلند می‌شود. مواظب باشید به بچه مورد علاقه‌اش آسیبی نزنید. بدانید که فیل، دهان هر رهگذری را بو می‌کند و اطراف شکم او را مورد جستجو قرار می‌دهد، تا بر اثر جستجو، گوشت کباب شده بچه خود را در هر جا یافت انتقام و قدرت خود را به او نشان دهد.

آن حکیم بزرگ در آخر افزود: این نصیحت مرا گوش کنید، تا مبادا قلب و روحتان دچار رنج و بلا شود. شما به همین گیاهان و برگ‌ها بسنده کنید و به شکار بچه فیل نپردازید. من نصیحت را بر شما تمام کردم و رسالت خویش را نسبت به شما انجام داده‌ام، به هوش باشید تا مبادا حرص و طمع شما را از راه به در کند و طمع بستن در رونق و نوای جسمانی، هستی شما را بر اندازد:

گفت ناصح بشنوید این پند من  
با گیاه و برگ‌ها قانع شوید  
من برون‌کردم ز گردن وام نصح  
من به تبلیغ رسالت آمدم  
هین مبادا که طمع رهتان زند  
تادل و جانتان نگرده ممتحن  
در شکار پیل بچگان کم روید  
جز سعادت کی بود انجام نصح  
تا رهانم مر شما را از ندم  
طمع برگ از بیخ‌هاتان بر کند

آن حکیم فرزانه، این سخنان را گفت و وداعی کرد و رفت. آن جمع که ابتدا سعی در به گوش داشتن این نصیحت داشتند ابتدا به راه خویش ادامه دادند، ولی پس از مدتی گرسنگی به آنها فشار آورد و تدریجاً بینوایی و گرسنگی آنها شدت یافت. (نکته قابل‌تذکر این است که گاهی اتفاق افتاده است که آدم ابتدا نصیحتی را می‌شنود و با آن نصیحت، آتش شهوت نفس برای مدتی به خاموشی می‌گذارد، ولی پس از مدتی که از تاریخ آن نصیحت می‌گذرد

اثر آن محو می شود و دوباره آن نفس زبانه می کشد) آن جمع گرسنه ناگهان بر سر راه خود، نوزاد فیلی دیدند که چاق و پر گوشت بود.

آن جمع گرسنه که حالا دیگر نصیحت را فراموش کرده بودند همچون گله گرگ‌های هار بر بچه فیل یورش آوردند و آن بچه فیل را تماما خوردند و بدون اینکه به عواقب کار خویش فکر کنند دست‌های خود را نیز شستند. ولی یکی از همراهان آن جمع که اندرز آن دانای ناصح را به خاطر سپرده بود، از گوشت آن بچه فیل چیزی نخورد و به آنها نصیحت کرد که از خوردن آن صرف نظر کنند. ولی گوش شنوایی وجود نداشت که بخواهد نصیحت را به کار بندد. همه آنان که کباب فیل را خورده بودند روی زمین افتادند و خوابیدند و آنکه چیزی از آن گوشت‌ها نخورده بود مانند چوپان، بیدار ماند و از خوابیدگان محافظت می کرد. (واقعیت نیز اینگونه است: آنان که شکم از طعام حرام، خالی نگه می دارند بیداران حقیقی‌اند و حرامخواران، خواب رفتگان حقیقی هستند. و بیداران هستند که حفاظت و رعایت خوابیدگان جامعه را بر عهده دارند.) در این هنگام بود که فیلی هولناک از راه در رسید و تا مرد خواست فکری بکند و به خودش بیاید فیل را در چند قدمی خویش دید. ابتدا فیل به طرف محافظ آن جمع شتافت. فیل سه بار دهان آن محافظ را بو کرد ولی بوی ناگواری از آن احساس نکرد، فیل چند بار اطراف او دور زد و چرخید و بی آنکه آن فیل درشت اندام به او آسیبی بزند راهش را گرفت و رفت.

آن فیل دهان هر یک از آن جمع به خواب رفته را بو می کرد، از همه خفتگان بویی ناگوار می آمد. چون آن خفتگان از گوشت بچه فیل خورده بودند، آن فیل بی‌درنگ آنان را پاره پاره کرد و کشت. فیل هر یک از آن جمع را چندین بار به هوا پرتاب می کرد و بر زمین می کوبید تا قطعه قطعه شدند. و این است پایان کار کسانی که نفسشان بر آنها غالب است.

در این داستان، مولانا مضامین گوناگونی را مطرح کرده است. از آن جمله است: ترک نصیحت ناصح و تبعات آن، اثرات نفرین، مذمت غیبت، نکوهش حرص و طمع و غافل نبودن از مکافات عمل.

فیل در این حکایت، تمثیلی است از باری تعالی و فیل بچه گان، تمثیلی از انبیا و اولیا و انسان‌های کامل و خورندگان فیل، تمثیلی است از دنیا دوستان و مخالفان انبیا و اولیا. خوردن بچه فیل نیز تمثیلی است از ستیزه‌جویی دشمنان و هم‌چنین تمثیلی است از دل‌بستگی‌های نفسانی، لذت‌های شهوانی دنیاگرایان و حرص و طمع‌هایی که در وجود افراد رخنه می کند.

در پایان این حکایت، مولانا بعد از بیان این موضوع که حرص و طمع را حتی از گفتار انسان‌ها نیز می توان تشخیص داد، به مسئله معصیت و ارتباط آن با عدم استجابت دعا نیز اشاره می کند.

یکی از موانع دعا برای اجابت، مسأله «معصیت» است. یعنی انسان که مرتکب معصیت می شود، آن معصیت موجب می شود دعایی که انسان می کند به اجابت نرسد. اهل معرفت از آن تعبیر به «حجاب» می کنند. معاصی از آن حُجَبی است که اسم آن را می گذارند «حُجَبِ ظلمانی»، یعنی حجاب‌های سیاه و تاریک.

در حدیثی از امام سجاد(ع) می خوانیم که آن حضرت از برخی گناهان نام برده که سبب ردّ دعا می شوند، و حرص نیز به طور ضمنی مدّ نظر او است: «الذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدَّعَاءَ: سُوءُ النِّيَّةِ، وَ حُبُّ السَّرِيرَةِ، وَ الْبِفَاقُ مَعَ الْإِخْوَانِ، وَ تَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْإِجَابَةِ، وَ تَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا، وَ تَرْكُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبِرِّ وَ الصَّدَقَةِ، وَ اسْتِعْمَالُ الْبَدَاءِ، وَ الْفُحْشُ فِي الْقَوْلِ؛ أَنْ گناهانی که دعا را باز می گرداند: بد دلی و بد طینتی، نفاق با برادران ایمانی، باور نداشتن اجابت دعا، تأخیر نمازهای واجب تا آن که وقت آن بگذرد، نزدیک نشدن به خدای عزوجل به وسیله صدقه و بدزبانی و فحش در گفتار.» (ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۲۷۱)

مولانا نیز معتقد است که حرص و طمع، یکی از دلایل به اجابت نرسیدن دعاهاست:

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز	در سخن گفتن بیاید چون پیاز
گر خوری سوگند من کی خورده ام	از پیاز و سیر تقوی کورده ام
آن دم سوگند غم‌سازی کند	بر دماغ همش‌بینان بر زند

پس دعاها رد شود از بوی آن  
اخسوا آید جواب آن دعا  
آن دل کژ می نماید در زبان  
چوب رد باشد جزای هر دعا  
آن کژی لفظ مقبول خداست  
(مولوی، ۱۳۵۷، ج ۳: ۴۱۳)

### ۳- نتیجه‌گیری

مولانا در مثنوی، به ستایش فضایل اخلاقی و سفارش به انجام آنها و نکوهش رذایل اخلاقی و توصیه به کناره‌گیری از آنها با بسامد بالا، پرداخته است. او در این اثر خود بیشترین تأکید را در از بین بردن رذایل دارد تا کسب کردن فضایل؛ زیرا از نظر او، با از بین رفتن رذایل اخلاقی، فضایل کسب می‌شوند.

تعالیم اخلاقی مولانا در مثنوی، کاملاً برگرفته از آیات و روایات اسلامی است و هیچ مغایرتی با آنان ندارد. بنابراین دیدگاه او با موازین قرآنی و روایات معصومین، دارای مفهوم یکسانی است. وی مبانی اسلامی را با جان و دل پذیرفته و در زندگی‌اش عملی کرده و آنها را در قالب شعر و زبان قابل فهم، تفسیر می‌کند. در واقع مثنوی روح منظوم قرآن است، گاهی برای این منظور از حکایات بهره‌جسته تا مردم را از بدی دور کند و آنها را به سوی خوبی و کار نیک سوق دهد.

در قرآن کریم، پنج بار واژه‌ی حرص به کار رفته است. این مفهوم در برخی از آیات قرآن مستقیماً به کار رفته است و در برخی دیگر تنها به مفهوم آن اشاره شده است و به طور غیر مستقیم مورد اشاره قرار گرفته است. در مثنوی معنوی حدود ۱۲۷ بار واژه حرص، ۹۰ بار واژه طمع و ۹ بار واژه «آز» به طور مستقیم به کار رفته است.

در قرآن کریم، به دوری انسان‌ها از حرص و طمع سفارش شده و این صفت رذیله اخلاقی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. از نظر قرآن، حرص از جمله عواملی است که مانع استجابت دعا‌های انسان می‌شود و به منزله‌ی حاجبی است که میان بنده و خداوند قرار می‌گیرد و او را از درک حقایق محروم می‌سازد. مولانا نیز که تربیت یافته مکتب اسلام است و هیچ تردیدی نیست که آبخور عمده افکار و اندیشه‌های مولوی قرآن بوده است، دقیقاً همین مضمون را در داستان‌های مثنوی که در ارتباط با موضوع حرص و طمع هستند، بیان کرده و به زیبایی و ظرافت هر چه تمام‌تر، مفاهیم مورد نظر خود را به خواننده منتقل ساخته است.

### ۴- فهرست منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، تهران: رامین، چاپ اول.
۳. ابن منظور، (۱۴۱۶ق)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، (بی‌تا)، اخلاق ناصری، تهران: کتابفروشی اسلامیة
۵. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۸)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ هشتم.
۶. مجتبیوی، سید جلال الدین، (۱۳۶۶)، علم اخلاق اسلامی (ترجمه حاج السعادات)، تهران: نشر حکمت، چاپ دوم.
۷. محدثی، جواد، (۱۳۹۰)، فناعت، سرمایه معنوی، مجله پرسمان، شماره ۱۰۷.
۸. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹)، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شفیعی، قم: دارالحدیث.
۹. مسکویه، ابوعلی، (۱۳۷۵)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم: انتشارات بیدار.
۱۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸)، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ششم.
۱۱. معلمی، حسن، (۱۳۸۴)، فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.
۱۲. مولوی، (۱۳۵۷)، مثنوی معنوی، مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی، چاپ هشتم.
۱۳. نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۷)، معراج السعاده، تصحیح موسوی کلانتری دامغانی، تهران: انتشارات پیام آزادی، چاپ اول.